

## تکبر، حسادت و حریص بودن، ریشه‌های کفر است

در روایات ما کبر، حسد و حرص به عنوان ریشه‌های کفر معرفی شده‌اند؛ یعنی اگر این صفات در قلب انسان باشد، کم‌کم این ریشه، جوانه می‌زند، و میوه می‌دهد و میوه‌اش می‌شود کفر.



در روایات ما کبر، حسد و حرص به عنوان ریشه‌های کفر معرفی شده‌اند؛ یعنی اگر این صفات در قلب انسان باشد، کم‌کم این ریشه، جوانه می‌زند، و میوه می‌دهد و میوه‌اش می‌شود کفر.

به گزارش خبرنگار مهر، خطبه فدکیه نام سخنرانی حضرت فاطمه (س) در مسجدالنبی که در اعتراض به غصب فدک ایراد شد. خلیفه اول پس از جریانات بعد از رحلت پیامبر (ص) با منسوب کردن روایتی به پیامبر مبنی بر اینکه پیامبران از خود ارث بر جای نمی‌گذارند، زمین‌های فدک را که پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (س) بخشیده بود، به نفع خلافت مصادره کرد. فاطمه (س) پس از بی‌ثمر بودن دادخواهی‌اش به مسجد پیامبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد که به خطبه فدکیه مشهور شد. ایشان در این خطبه بر مالکیتش درباره فدک تصریح کرد. همچنین به دفاع از حق حضرت علی (ع) درباره خلافت پرداخت و مسلمانان را به خاطر سکوت در مقابل ستم به اهل بیت (ع) سرزنش کرد.

خطبه فدکیه مجموعه‌ای از معارف ناب در زمینه‌های خداشناسی، معاد شناسی، نبوت و بعثت پیامبر اسلام (ص)، عظمت قرآن، فلسفه احکام و ولایت را در بردارد.

آن چه پیش رو دارید قسمت بیست و چهارم از سخنان مرحوم آیت الله مصباح یزدی است که در خصوص شرح خطبه فدکیه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ایراد کرده‌اند:

وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهَا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ؛ حضرت زهرا سلام الله علیها در بخش دوم این خطبه شریف به اسرار تعدادی از عناوین برجسته‌ای که در قرآن مطرح شده اشاره می‌فرماید. در جلسه گذشته درباره عنوان اول که ایمان بود توضیح مختصری دادیم. بعد از مسأله ایمان به نماز اشاره می‌کنند و می‌فرماید: «وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهَا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ؛ خدا نماز را برای پاک کردن شما از کبر و خودبزرگی بینی واجب کرده است.»

حکمت‌هایی که در این کلام ذکر شده به معنای علت تامه برای تشریح نیست؛ لذا حکمت‌هایی که در نهج البلاغه برای این عناوین ذکر شده، گاهی مشابه این کلام و گاهی متفاوت با این کلام است. قاعدتاً علت انتخاب یکی از این حکمت‌ها و ذکر آن در این جا یکی از دو چیز است؛ یا حکمت ذکر شده حکمت بسیار برجسته‌ای است و مهم‌ترین حکمت‌ها به شمار می‌رود، و یا حکمتی است که متناسب با مقام بحث است.

نکته دیگر این که حکمت‌های مشترک بین همه عبادات از قبیل تقرب به خدا، کسب رضایت الهی، تثبیت و تمرین بندگی و هم معلوم‌اند و هم بلاغت اقتضا نمی‌کند که یکی یکی برای این عناوین تکرار شود.

تکبر؛ دشمن بندگی

درباره نماز می‌فرمایند: حکمت این که خدای متعال نماز را بر مردم مقرر فرموده و در قرآن آن را مورد تأکید قرار داده است این است که مردم را از تکبر نجات دهد. سوال این است که علی‌رغم وجود صفات مذموم فراوان، چرا به صفت کبر این قدر اهمیت داده شده که خدای متعال نماز را برای پاک‌سازی از کبر تشریح فرموده است و لااقل برجسته‌ترین ویژگی نماز این است؟ نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که اصولاً راه تقرب به خدا بلکه تنها راه رسیدن به سعادت ابدی، بندگی خداست، و چیزی که با این هدف تضاد دارد احساس بزرگی کردن است.

بندگی یعنی من هیچ چیز از خودم ندارم: عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٌ؛ اما متکبر می‌گوید: من خیلی بزرگم و در مقابل هیچ‌کسی سر خم نمی‌کنم! وقتی این صفت در نفس ملکه شد، شخص حتی در مقابل خدا هم حاضر نیست سر خم کند.

در حالی که تنها راه سعادت انسان نهایت خضوع در مقابل خداست. بزرگان قبیله‌ای از قبایل عرب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیشنهاد کردند که ما حاضریم اسلام بیاوریم و جان و مالمان را در اختیار شما قرار دهیم به شرط این که سجده نماز را از ما بردارید.

در شأن ما نیست که روی خاک بیافتیم. پیغمبر اکرم فرمودند: «لَا خَيْرَ فِي دِينِ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَ سُجُودٌ؛ ۲ در دینی که رکوع و سجود ندارد خیری نیست»؛ اگر می خواهید اسلام را قبول کنید باید سجده اش را هم قبول کنید. برخی حاضرند از جان و مالشان بگذرند، اما در مقابل خدا سجده نکنند! در نهاد این افراد روح خودبزرگ بینی چه قدر ریشه دار است!

تکبر؛ عامل رانده شدن إبلیس

این همان مرضی است که در جناب إبلیس هم بود و او را بعد از شش هزار سال عبادت، محکوم به رانده شدن از درگاه الهی کرد. چنان غرق در عبادت بود که فرقی با ملائکه نمی کرد؛ لذا وقتی به ملائکه امر به سجده شد، شامل إبلیس هم شد؛ ولی او قبول نکرد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ اگر بخواهیم به زبان امروزی کلام إبلیس را ترجمه کنیم باید بگوییم: «این امر شما توجیه عقلایی ندارد! کسی که کوچک تر است باید خضوع کند؛ ولی من از آتش خلق شده ام و آتش شریف تر از خاک است.

پس من از آدم شریف ترم!» قیاس تشکیل داد و استدلال کرد؛ ولی غفلت کرد از این که مسأله اطاعت از خدا و خضوع در مقابل عظیمی است که عظیم تر از او نمی توان فرض کرد. درباره إبلیس در این شش هزار سال هم هیچ جا نقل نشده که عصیانی کرده باشد.

بعد از همه این ها یک گناه کرد و آن این که خدا گفت: بر آدم سجده کن! گفت: این کار را نمی کنم. چگونه این یک گناه موجب رانده شدن از درگاه الهی و نادیده گرفته شدن شش هزار سال عبادت می شود؟ باز شبهه را به زبان امروزی اگر بخواهیم عرض کنیم باید بگوییم: این چه عدالتی است که خدا شش هزار سال عبادت إبلیس را به خاطر یک گناه یک لحظه ای نادیده می گیرد؟ در این گونه موارد، فتوا و مقیاس محاسبات ما با خدا متفاوت است. خدای متعال می گوید: این عصیان و این استنکاف از سجده نشانه این است که از روز اول در دل تو این نبود که هر چه من بگویم اطاعت کنی.

ایمان این است که انسان تصمیم بگیرد که هر چه خدا گفت اطاعت کند. ایمانی مقبول است که با آن انسان این حالت را داشته باشد که هر چه خدا امر کرده واجب الاطاعه است و چون و چرا ندارد. اگر کسی بگوید: همه اوامر خدا را قبول دارم به جز یک امر، چنین ایمانی مقبول نیست. در اسلام ایمانی که یک استثنا داشته باشد مقبول نیست. ایمان باید مطلق باشد. *تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَتَكْفُرُ بِبَعْضٍ*، ۴ مثل کفر مطلق است.

اگر کسی یکی از حقایق اسلام را بداند و انکار کند به منزله انکار همه اسلام است؛ چون اگر کسی به خاطر خدا اسلام را قبول کرده است، باید این یکی را هم قبول کند؛ چون این یکی را هم خدا گفته است. اگر این را قبول نکند معلوم می شود بقیه را هم به خاطر خدا قبول نکرده است؛ بلکه چون ضرری نداشته، کار آسانی بوده، با هوای نفس تضادی نداشته یا *hellip&* قبول کرده است. چنین شخصی روح ایمان در او وجود ندارد. از این دو حال خارج نیست که یا هرچه خدا می گوید قبول است یا نه؛ در این صورت یک طرف ایمان است و یک طرف کفر. ایمان ۹۹ درصد با ایمان صفر درصد مساوی است.

گردن کشی در برابر خدا

ممکن است کسی نماز نخواند یا در طول عمرش یک بار هم حکم خدا را عمل نکند؛ اما با شرمندگی، بگوید: من تنبل ام، شهوت بر من غالب شده، غضب بر من غالب شده است؛ اما حکم خدا هم واجب الاطاعه است. من شرمنده ام و امید دارم توفیق توبه نصیبم شود و جبران کنم. این کفر نیست.

کفر آن وقتی است که به حکم خدا اعتراض کند و بگوید: این چه حکمی است؟ مثلاً چه فرق می کند انسان پیش از آفتاب نماز بخواند یا بعد از آفتاب؟! آنچه که کفرآور است این است که حکم را قبول نداشته باشیم. اما اگر کسی حکم را قبول داشته باشد، ولی می گوید: من شرمنده ام، گرچه عصیان بزرگی است، اما کفرآور نیست.

ابلیس وقتی گفت: *لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لَيْسَ خَلْقَتُهُ مِنْ صَالِحٍ*؛ این یعنی تو بی خود می گویی که باید سجده کنی! دستور شما باید عاقلانه باشد! این گونه که شد، خداوند فرمود: *قَارِضٌ مِنْهَا قَائِكٌ رَجِيمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ*. بعد از این قرآن می فرماید: *وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ*؛ یعنی از اول هم در دلش این بود که اطاعت هر دستوری را قبول ندارم! و این جا هم با گردن کلفتی گفت: سجده نمی کنم! تنها بحث عمل نکردن به یک سجده نبود؛ بلکه این سخن او حاکی از کفر او بود. برخی در اشعار و موعظه ها می گویند: إبلیس به خاطر ترک یک سجده به این روز افتاد؛ اما واقعیت این است که تنها یک سجده نبود. خیلی ها هستند سال ها نماز را ترک می کنند؛ ولی توفیق توبه پیدا می کنند و برمی گردند. إبلیس به خاطر ترک ایمان ملعون

ابدی شد.

مراتبی از این روحیه ممکن است در ما هم وجود داشته باشد. نشانه آن این است که کوچک ترین بی احترامی برای انسان قابل تحمل نیست و گاهی تکلیف واجب را به خاطر کمی ناراحتی ترک می کند. برخی اندوخته زیادی از تکبر در دل دارند و برخی کم؛ ولی مقدار کمی از این صفت هم خطرناک است؛ مخصوصاً که این صفت مثل بذر، رشد می کند و به تدریج همه دل آدمی را فرا می گیرد و این بسیار خطرناک است.

ما پذیرفته ایم که راه سعادت ابدی، بندگی خداست و هدف از خلقت هم همین است (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) و عبادت نهایت کوچک شدن در برابر خداست. بزرگ ترین دشمن این هدف خودبزرگ بینی است. در عالم خلقت کسی به فضیلت رسول گرامی اسلام نمی رسد، ولی ایشان نیمه شب از جا برمی خیزد و سر و صورت را روی خاک می گذارد و درحالی که اشک از چشمانش جاری می شود، ناله می زند: الهی لاتکلی الی نفسی.

او چه درکی از خدا دارد که این چنین در پیشگاه خدا تذلل می کند؟ باید ما چنین کوچکی و ذلتی را در برابر خدا درک کنیم تا تدریجاً به مقام قرب الهی نزدیک شویم. برای رسیدن به چنین مقامی باید از روز اول سعی کنیم ریشه کبر را از دل بکنیم و دل را متواضع بار بیاوریم.

بهترین راهی که خدای متعال برای همه مردم در نظر گرفته است، «نماز» است. باید روزی چند بار روی خاک افتاد و شریف ترین عضو بدن را روی خاک گذاشت و نهایت تضرع را در خود مجسم کرد؛ چرا؟ تَنْزِيهَا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ؛ چون می خواهد تو را برای آن مقامی تربیت کند که فقط در سایه تذلل در پیشگاه الهی حاصل می شود. تا اندکی از کبر در دل آدم هست، به آن مقام راه پیدا نمی کند.

#### ریشه های کفر

در روایات ما کبر، حسد و حرص به عنوان ریشه های کفر معرفی شده اند؛ یعنی اگر این صفات در قلب انسان باشد، کم کم این ریشه، جوانه می زند، ساقه و شاخ و برگ در می آورد و میوه می دهد و میوه اش می شود کفر! از نتایج کبر این است که انسان می گوید: «هر چه خدا گفت، لازم نیست انسان قبول کند. انسان عقل دارد. پیغمبر ۱۴۰۰ سال پیش مطابق شرایط و فرهنگ آن زمان چیزی گفته است و برخی از آن سخنان درست است و برخی هم درست نیست و نیاز به نقد و بررسی دارد!» با چنین روحیه ای است که تحت عنوان نقدپذیری قرآن، علیه قرآن کتاب می نویسند و می گویند: «قرآن را باید نقد کرد؛ آنچه را که علم تأیید کند، درست است و آن هایی را که علم تأیید نمی کند، باید کنار گذاشت!» این روحیه از کبر ناشی می شود. هیچ بعید نمی دانم که اگر روحیه تمام شخصیت هایی که ائمة الضلال و ائمة الکفر بوده اند بررسی شود، به این نتیجه برسیم که عامل اصلی در انحرافشان همین خودبزرگ بینی و کبر بوده است.

حال که این صفت این قدر اهمیت دارد، آیا جا ندارد که خدا نماز را برای ریشه کن کردن این فساد قرار دهد؟ این ویژگی برجسته ای برای نماز است که سایر عبادات این خاصیت را ندارند. در قرآن هم در مورد سجده تعبیرات خاصی داریم؛ می فرماید: وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا؛ ۹۱ یاد ندارم درباره هیچ عبادت دیگری این طور تعبیری داشته باشیم. اولاً می گوید: سجده را در شب انجام دهید؛ برای این که در تاریکی، خلوت و سکوت، ذهن انسان کمتر به چیزی مشغول می شود. ثانیاً می فرماید: لَيْلًا طَوِيلًا، نه چند دقیقه. شبی دراز را به سجده و تسبیح بگذران.

اوپس قرنی گاهی می گفت: امشب شب سجده است و اول شب تا آخر شب را به سجده می گذرانند. در احوالات مرحوم آقای شیخ حسنعلی نخودکی نقل شده که ایشان گاهی ساعت های طولانی را در یک سجده یا در یک رکوع می گذرانند. یکی از خادمان حرم امام رضا علیه السلام نقل می کند که یک شب برفی هنگام سحر برای اذان صبح به حرم رفتم. دیدم ایشان کنار گنبد حضرت، در حال رکوع است و حدود چهار انگشت برف روی کمرش نشسته است.

نزدیک اذان که شد نمازش را تمام کرد و خودش را تکاند و رفت. خدا به چنین بنده ای آن کرامات را داد که با دانه ای کشمش و خرما بیماری های دیگران را علاج می کرد. آن کسی که این طور تسلیم خداست وقتی می بیند خدا دوست دارد شب تا صبح برایش رکوع و سجده کند، می گوید: چشم! چون تو دوست داری تا سحر سجده می کنم! و خدا در پاسخ می گوید: حال که تو بنده منی، من اختیار شفای بیماران را به دست تو می دهم. چه معامله ای است! آیا نمی ارزند؟ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا؛ بنده شو! شب تا صبح کوچکی کن! سجده کن! چراکه سجده، بالاترین نماد کوچکی و تذلل در پیشگاه الهی است. حال می فهمیم که حضرت زهرا سلام الله علیها چه کلام حکیمانه ای فرموده اند و چه اسراری در این سخن نهفته است.